

قبلة الكتاب

سلطان علی مشهدی

(۸۴۱-۹۲۶)

از یادداشتهای مرحوم عباس اقبال آشتیانی

مولانا نظام الدین سلطانعلی مشهدی ملقب بقبلة الكتاب از استادان مسلم خط نستعلیق و از شاهیر خوشنویسان این طبقه است ، معاصرینش همه او را بهوجاهت صورت و محاسن سیرت ستوده اند .

در اوان جوانی موقعیکه اظهر تبریزی خوشنویس (متوفی سال ۸۸۰) درهرات اقامت داشت سلطانعلی بآموختن رموز خط نستعلیق درپیش او مدتی صرف عمر کرد و بزودی بر اثر استعداد طبیعی تا آنجا ترقی یافت که خطش رقم نسخ برخطوط استادان مستقدم و متأخر کشید و امیر هنر پرور سلطانحسین میرزا بایقرا (۸۷۳-۹۱۱) و وزیر دانشمندش اسیر نظام الدین علیشیرنوائی (۸۴۴ - ۹۰۶) او را بکتابت بخدمت خود گرفتند و سلطانعلی بنوشتن نسخه های نفیس مشغول شد و او در دستگاه این امیر و وزیر باشاعر شهیر مولانا عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸) نیز حشر و آمیزش و دوستی و مصاحبت پیدا کرد و جامی از عشاق خط زیبای او گردید .

بعد از هرافتادن دولت سلطان حسین میرزا و اسیر علیشور ، سلطانعلی بمشهد مراجعت کرد و در آنجا مقیم شد تا بتاریخ دهم ربیع الاول از سال ۹۲۶ پس از هشتاد و پنج سال زندگانی این دنیا را وداع نمود و در پائین پای حضرت رضا در محلی متصل بکنبد اسیر علیشیرنوائی بخاک سپرده شد .

سال فوت او را یک عدد از مورخین (ظاهراً همه بتبع صاحب حبیب السیر) ۹۱۹ نوشته اند لیکن این تاریخ بعلمتی که بعد خواهیم گفت درست نیست و صحیح تر همانست که از تذکرة الخطاطین محمد یوسف لاهیجی نقل نموده ایم . این مؤلف

حتی روز و ماه فوت سلطانعلی را بامدت عمر و محل قبر او بدقت تمام آورده و یقین است که او این جمله را از مأخذی صحیح (شاید هم از روی سنگ قبر سلطانعلی) برداشته است.

سلطانعلی مشهدی که شاگرد بواسطه میرعلی تبریزی واضح خط نستعلیق است از همان اوان جوانی بخوشی خط شهرت یافته و لااقل قریب شصت سال از عمر او بکتابت میگذشته و بهمین علت آثار بسیار از قلم معجزشعار او بیادگار مانده است و یکی از قدیمترین نمونه های خط او نسخه ایست از مخزن الاسرار نظامی که در جمادی الثانیه سال ۸۶۵ موقعیکه سلطانعلی در حدود بیست و چهار سال داشته کتابت شده و آن در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است (رجوع کنید بفهرست نسخ فارسی ریو ج ۲ ص ۵۷۳).

علاوه بر کتبی که بقلم سلطانعلی نوشته شده قسمتی از کتیبه های باغ معروفی را که سلطانحسین میرزا درهرات بنام باغ جهان آرا یا باغ سراد باقصرهای زیبای پرنگار ساخته بوده است و اوراق نسخه ترکی مجالس النقایس امیر علیشیر که در خانه او بر روی سنگ مرمر حک شده همه را سلطانعلی بکتابت آورده بوده است، همچنین کتیبه های سنگ مزار سلطانحسین میرزا بایقرا و اکثر شاهزادگان تیموری و امیر-زادگان جغتائی که در آن مزارند از اوست.

لاهیجی در تذکرة الخطاطین خود مینویسد: « هنگامیکه شاهی بیک خان اوزبک هرات را گرفت مولانا قطعه ای نوشته بدیدن او رفت، آن ترک جاهل قلم بدست گرفته مولانا را نزد خود طلبید، قطعه را تعلیم میداد و اصلاح میکرد.» سلطانحسین در زیر دست خود شاگردان متعدد تربیت کرده است و ایشان اکثر از مشاهیر خوشنویسان نستعلیق شده اند. بزرگترین این جماعت میرعلی هروی است که بحق در خوشنویسی با استاد دم برابری میزده و ما شرح حال او را در شماره سوم از سال اول مجله یادگار بتفصیل نوشته ایم. غیر از میرعلی هروی مشهورترین

شاگردان سلطانعلی مشهدی پنج نفرند : سلطان محمد نور ، سلطان محمد خندان ، زین الدین محمود ، محمد ابریشمی و میرعلی جامی .

کتیبه سنگ مزار سلطانعلی در مشهد بخط محمد ابریشمی بوده و او از اشعار خود نیز یک قطعه بر لوح مزار استاد بخطی خوش نوشته و این رباعی را نیز که از سلطانعلی است بر آن لوح نگاشته :

عین عدم و الم بود عالم دون زنهار در او مجوی آرام و سکون
چون اکثر جزو عالم آخر الم است رفتیم از این الم دلی غرقه بخون

علاوه بر قطعاتی که از اشعار سلطانعلی در تذکره‌ها باقیست سلطانعلی منظومه‌ای دارد در حدود ۱۰ بیت در باب خط و آداب مشق و تهیه اسباب و لوازم این کار از انتخاب و تراوش قلم و ساختن مرکب تا انتخاب و مهیا ساختن کاغذ و غیره ، از این منظومه نسخه‌های متعدد باقیست و یک قسمت از آن را صاحب مجالس المؤمنین در شرح حال سلطانعلی و میرعلی هروی نقل نموده است . منظومه مزبور چنین شروع میشود :

ای قلم تیزکن زبان بیان بهر حمد خدای هر دو جهان
ما از این منظومه آنچه را که مربوط بزندگانی سلطانعلی است عیناً نقل میکنیم .
سلطانعلی پس از حمد خدا و رسول و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و اشاره‌ای بواضعان خط گوید :

از جوانی بخط بدی میلم عشق خط راندی از مژه سیلم
بر سر کوی کسم قدم زدمی تا توانستمی قلم زدمی
که بانگشتهای قلم کردم بخیالی خطی رقم کردم
از قضا میر مفلسی روزی پیشم آمد بسان دلسوزی
قلم و کاغذ و دواتم جست بیست و نه حرف را ز حرف نخست
بنوشت و روان اهدستم داد شدم از التفات او دلشاد

زانکه ابدال بود و صاحب حال
 زین سبب عشق خط زیاده شدم
 بعد از آن مدتی بر این بگذشت
 نیت روزه علی کردم
 در خیال این که کار بگشاید
 تا شبی خواب دیدم از ره دید
 خواب را مختصر نمودم باز
 بیش از این زین سخن نیارم گفت
 تا کسی پرده خرد نبرد
 بنده سلطانعلی غلام علیست
 روز و شب گوید از نبی و ولی
 سنه عمر چون بیست رسید
 رو نهادم بکنج مدرسه‌ای
 روز تا شام مشق میکردم
 اکثر روزها چو ماه صیام
 شام در روزه رضا بودم
 چونکه از روزه آمدم بیرون
 خدمتش را بجان کمر بسته
 تا توانستمش نیازدم
 از پدر زان نگفتم و حال
 من از او هفت ساله مانده جدا
 شرح تقوی و طاعت هر دو
 رحمت ایزدی برایش باد
 چونکه از مشق بی حد و بی عد

حسب حالش مبدل الاحوال
 دل گرفتار مرد ساده شدم
 مهر خطم از آن و این بگذشت
 قلم مشق را جلی کردم
 شه بخوابم جمال بنماید
 که خطم داد و خامه ام بخشید
 قصه خواب هست دور و دراز
 که ندارم مجال گفت و شنفت
 در حق من گمان بد نبرد
 شهرت خط او ز نام علیست
 ذکرش اینست از خفی و جلی
 خط سودا از صفحه ام بدید
 بی خیال کجی و وسوسه‌ای
 نه غم خواب بود و نه خوردم
 روزه میداشتم بصدق تمام
 سر بر آن آستانه میسودم
 پیش مادر شدم بخانه درون
 در مطلوب خویش در بسته
 روزگاری با او بسر بردم
 که سفر کرده بود زین عالم
 او بچل سالگی بریده ز ما
 نبود از من شکسته نکو
 جایشان در جوار پاکان باد
 شدم القصه شهره مشهد

پیش من مه رخان سیم ذقن
آمدندی زدور و از نزدیک
همه یار و برادرم بودند
چشم سر بستم و گشادم سر
چشم سر عیب بین و معیوبست
بعد از این ترك مدرسه کردم
سر نهادم بکنج خانه خویش
ای دل آن به که ترك خط گویم
یا چنان سازمش کزان گویند
پس نشستم بجد و جهد تمام
مشق را چون قلم کمر بسته
ببریدم زیار و خویش و رفیق
گفت پیغمبر آن شه سرور
هر که کوبد دری زروی نیاز

سپس میپردازد به بیان حسن و قبح خط و وصف قلم و ساختن مرکب و رنگ
و آهار کردن کاغذ و مهره زدن آن و تراشیدن و قط زدن و در آخر رساله میگوید :

سال اتمام نظم این نامه
بود ماه نخست از اول سال
شرح آداب خط زبیش و زکم
آنچه دانستم و ندانستم
هنر و عیب خود بیان کردم
ای خوش آنان که عیب پوشانند
حق نگه دار عیب پوشان باد
نهصد و بیست زد رقم خاصه
که باخر رسید قال و مقال
کردم آخر در این رساله رقم
گفتم القصه تا توانستم
وانچه بودی نهان عیان کردم
نه که سرخیل عیب کوشانند
بالنبی و آله الامجاد

از تاریخی که سلطانعلی در این قطعه در اتمام رساله خود بیان میکند یعنی

معجم سال ۹۲. مسلم میشود که او بعد از این تاریخ فوت کرده، بهمین علت کسانی که تاریخ فوت او را در سال ۹۱۹ نوشته‌اند در اشتباه بوده‌اند.

دیگر از اشعار سلطانعلی یکی این قطعه است که آنرا در شصت و سه سالگی گفته:

مرا عمر شصت و سه پیش است و کم
توانم هنوز از خفی و جلی
هنوزم جوانست مشکین رقم
نویسم که: «العبد سلطانعلی»
این مطلع هم از اوست:

گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست

چون اشک من که از دل پر خون نمونه ایست

این قطعه هم از اوست:

از این شکسته هر آنکس کند توقع مشق

سه چیز خواهم از او گرچه هست بس دشوار

اول مداد که اندر سیاهی و جریان

بود چو بخت من و آب دیده خونبار

دوم قلم که چو مژگان من نباشد مست

سیم خطی چو خط عنبرین ترازه نگار

لقب سلطانعلی شهدی چنانکه گفتیم قبله‌الکتاب بوده و بعضی نیز او را سلطان الخطاطین نوشته‌اند.

برای روشن شدن زندگانی سلطانعلی شهدی اینک عین فرمانی را که سلطان

حسین میرزا بایقرا باو نوشته از جنگی خطی که متعلق بنگارنده است عیناً نقل میکنیم

اگرچه نسخه‌ای که از روی آن نقل میشود بسیار مغلوط است:

«قبله‌الکتاب مولانا نظام‌الدین سلطانعلی بدانند که عنایت و تربیت مرئی رای

عقده گشای که در باره او بوقوع پیوسته اظهار من الشمس است و حسن عقیده همایون

در باب هنر پروری او این من الامس و پیوسته صحیفه آمال او مرقوم کلمک عاطفت

ساخته رقم نسخ برخط استادان سابق کشیده‌ایم و او را در این فن از همه برتر دیده در آن فرصت که دواوین خاصه که نگاشته کلامک بدایع نگار اوست سهو و غلط در نظر بسیار می‌آید و حکک و اصلاح در خطی چنان دلفریب مقدور کسی نمی‌نماید چه گفته‌اند: زشت باشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس، و با وجود آنکه او را در کتابت اشعار ترکی و قوفی تمام حاصل است و در طریق نظم و نثر شعوری کامل، این حالت بغایت غریبست و مقرر است که در نهایت معنی و ترکیب لفظ یک بیت بلکه یک مصرع ناظم را کوشش می‌باید نمود و در تنقیح یک مضمون عرصه مشیت تمام می‌باید پیمود و هر گاه از تصرف کاتب یا سهو قلم خلل بقواعد و ارکان او راه یابد موجب توزع ضمیر خواهد گشت این سخن مشهور است که یکی از اعظم ارباب نظم در اثنائی برخشت مالی عبور فرمود که اشعار او را ناسوزن ساخته می‌خواند و بر آن بشاشت خاطر وافر می‌نمود چون آن صاحب کمال دید که ترکیب الفاظ را نه باندازه معنی میریزد فی الحال قدم انتقام برخشته‌ها که مالیده بود زده با خاک برابر ساخته او را در غضب آورد و او را در معرض اعتراض انداخت. خشتمال از روی خشونت و زجر با اعتراض گفت چرا رنج مرا ضایع میسازی و خود را در ورطه حیف و جور می‌اندازی؟ فرسود که هیهات گوهری را که من بصد خون جگر بکف آورده در سلک نظم کشیده‌ام بسنگ جفا خرد میکنی و باک نداری وقیه (؟) خشتی چند که مالیده‌ای عرصه شنیعت میسازی:

لاف از سخن چو در توان زد / لاف از سخن چو در توان زد

غرض از این مقدمات آنکه چون توجه خاطر ناظم را به جانب زاده طبع و نتیجه فکر طبیعی و جبلی است کاتب و راقم را در باب صحت و صواب آن واجب و لازم و مستحتم می‌نماید که من بعد بواجبی ملاحظه نموده سعی نماید که بدفعات مرقومات خاصه غرایب نگارش از آسیب و خطا و خلل مصون ماند...»*

(متأسفانه بقیه یادداشت‌ها در دسترس نیست)

* - این مقاله را آقای محمد شیروانی دبیر کتابخانه مرکزی دانشگاه استنساخ نموده

در اختیار مجله قرار داده‌اند.